

## تقسیم وضع به شخصی و نوعی:

از زمره تقسیماتی که برای وضع مطرح شده است، تقسیم آن به وضع شخصی و نوعی است.<sup>۱</sup> این تقسیم، تقسیم وضع به لحاظ لفظ است (در مقابل تقسیم بعدی که به لحاظ لفظ و معنی معاً می باشد) مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی در هدایة المسترشدين می نویسد:

«الرابعة الوضع باعتبار الموضوع قد يكون شخصيا و قد يكون نوعيا و ذلك لأن الوضع إما أن يلاحظ شخصا من اللفظ معينا بمادته و هيئته و يضعه بإزاء المعنى فالوضع فيه شخصي لتعلقه بشخص معين من اللفظ غير ممكن الصدق على ألفاظ مختلفة و إن كان بحسب الواقع كليا لتعدد بحسب تعدد أزمنة الاستعمال و تعدد المستعملين و لو في زمان واحد فإن ذلك لا يوجب تعددا في نفس اللفظ ...

إما أن يلاحظه حال الوضع أمرا عاما شاملا للألفاظ المختلفة شمول وضع الكلي لجزئياته أو شمول العرض لأفراد معروضه فتضع ذلك الأمر بإزاء المعنى أو يجعل ذلك مرآة لملاحظة ما يندرج تحته من الألفاظ الخاصة أو الخصوصيات العارضة لها و يضع كل منها بإزاء ما تعينه من المعنى فيكون الوضع حينئذ نوعيا»<sup>۲</sup>

توضیح:

- ۱) تقسیم وضع به شخصی و نوعی به لحاظ معنی نیست بلکه به لحاظ لفظ است.
- ۲) وضع شخصی آن وضعی است که در آن یک لفظ (که هیچ گونه تغییری نمی کند نه از حیث هیأت و نه از حیث ماده) برای یک معنی انتخاب می شود.
- ۳) اینکه می گوئیم وضع شخصی است به معنای جزئی بودن در مقابل کلی نیست بلکه چه بسا این لفظ شخصی در موارد متعدد استعمال می شود. بلکه به این معنی است که لفظ مذکور واحد است و شکل های متعدد نمی پذیرد.
- ۴) وضع نوعی آن وضعی است که واژه مورد نظر مصادیق متعددی از الفاظ مختلف را در برگیرد که هر یک از آن الفاظ معانی خاص خود را دارند.

۱. کفایة الاصول؛ ج ۱ ص ۱۸

۲. هدایة المسترشدين؛ ج ۱ ص ۱۶۰ الی ۱۶۱

۵) مثال وضع نوعی، هیأت فاعل است که ضارب، صادق، عالم و .. مصادیق آن هستند و معنای خاص خود را نیز دارا می باشد.

۶) نکته: مرحوم محقق عراقی در مقالات الاصول<sup>۱</sup> از وضع نوعی با تعبیر «وضع قانونی» یاد کرده است. ما می گوئیم:

در تقسیم بندی وضع شخصی و نوعی می توان ابتدائاً گفت:

۱) لفظ اگر با هیأت و ماده معین (زید در حالی که زاء در ابتداء می آید و مفتوح است و یاء دوم می آید و ساکن است و دال در مرحله سوم است و هیچ حالت تلفظ دیگری هم ندارد) وضع شود، «وضع شخصی» است.

محقق عراقی برای این نوع از وضع به وضع الفاظ جامد مثال می زند.<sup>۲</sup> اسما اجناس (رجل) و اعلام شخصی از این قبیل هستند.

۲) اگر هر یک از هیأت یا ماده، ثابت لحاظ نشوند، که خود به ۴ قسم تقسیم می شود:

۲/الف) ماده ثابت؛ هیئت متغیر:

مثال: «ض ر ب» برای زدن وضع می شود ولی می تواند به صورت ضَرَبَ یا ضَرَبَ یا ضارب و .. در آید. اما در هر صورت این الفاظ متضمن معنای زدن هستند. (این قسم را مرحوم عراقی نوعی دانسته

اند<sup>۳</sup> و مرحوم آخوند<sup>۴</sup> و مرحوم اصفهانی شخصی به حساب می آورند.<sup>۵</sup>)

۲/ب) هیأت ثابت؛ ماده متغیر:

که خود به سه گونه تصویر می شود:

۲/ب/۱) هیأت اسمی ثابت؛ ماده متغیر:

مثال: فاعل که هر ماده ای می تواند در این قالب قرار بگیرد ولی در هر صورت معنای «صادر کننده

۱. مقالات الاصول؛ ج ۱ ص ۷۱

۲. مقالات الاصول؛ ج ۱ ص ۷۱

۳. مقالات الاصول؛ ج ۱ ص ۷۱

۴. کفایة الاصول؛ ص ۳۲

۵. نهاية الدراية؛ ج ۱ ص ۷۷

فعل» را می دهد. (این قسم را اکثر اصولیون نوعی به حساب آورده اند) اما شیخنا الاستاذ وحید خراسانی آن را شخصی به حساب آورده اند.<sup>۱</sup>

۲/ب/۲) هیأت نسبت ثابت ؛ ماده متغیر :

مثال: هیأت جمله اسمیه (نسبت تامه) و اینکه به صورت مبتدا و خبر می آید. که می تواند «زید قائم» باشد یا «عمرو مضروب» ؛ و هم چنین هیأت نسبت های ناقصه مثل «غلام زید» (مرحوم فاضل می فرمایند همه اصولیون این قسم را دارای وضع نوعی می دانند).<sup>۲</sup>

۲/ب/۳) هیأت اعرابی ثابت ؛ ماده متغیر :

مثال : رفع که دالّ بر فاعلیت یا مبتدا بودن است (این مورد را مرحوم آخوند در کفایه امر سادس دارای وضع نوعی بر می شمارد).<sup>۳</sup>

نکته : مرحوم آخوند خراسانی در کفایه - امر سادس - می نویسند:

«لا وجه لتوهم وضع للمركبات غير وضع المفردات ضرورة عدم الحاجة إليه بعد وضعها بموادها في مثل زيد قائم و ضرب عمرو بکرا شخصيا و بهيئاتها المخصوصة من خصوص إعرابها نوعيا و منها خصوص هيئات المركبات الموضوعة لخصوصيات النسب و الإضافات بمزاياها الخاصة من تأكيد و حصر و غيرهما نوعيا بدهاة أن وضعها كذلك واف بتمام المقصود منها كما لا يخفى من غير حاجة إلى وضع آخر لها بجملتها مع استلزامه الدلالة على المعنى تارة بملاحظة وضع نفسها و أخرى بملاحظة وضع مفرداتها. و لعل المراد من العبارات الموهمة لذلك هو وضع الهيئات على حدة غير وضع المواد، لا وضعها بجملتها علاوة على وضع كل منهما.»<sup>۴</sup>

توضیح :

چنین نیست که در جمله «زید قائم» علاوه بر : (۱) وضع شخصی «زید» (۲) وضع شخصی «ق و م» (۳) وضع نوعی «فاعل» (۴) وضع نوعی «اعراب» (۵) وضع نوعی جمله اسمیه و همچنین وضع های دیگری

۱. تحقیق الاصول ؛ ج ۱ ص ۸۵

۲. سیری کامل در اصول فقه شیعه ؛ ج ۱ ص ۳۲۸

۳. کفایة الاصول ؛ ص ۳۳

۴. کفایة الاصول ؛ ج ۱ ص ۱۸

که به صورت نوعی قابل تصویر است مثل وضع نوعی تقدیم ما حقّه التأخیر، وضع دیگری باشد که همه آنها را با هم به صورت یک جا شامل می شود.

پس : نفی وضع مرکّبات، به معنای نفی وضع در جمله اسمیه یا نسبت ها و اضافات نیست.

حال :

(۱) در مورد قسم اول، ظاهراً اختلافی بین اصولیون نیست و همگی بر اینکه وضع این دسته وضع شخصی است اتفاق دارند.<sup>۱</sup>

(۲) در مورد قسم دوم، (وضع ض ر ب برای «زدن») و قسم سوم (وضع فاعل)، مرحوم عراقی هر دو قسم را دارای وضع نوعی می داند و می نویسد:

« كان وضع كلّ واحد من المادّة و الهيئة قانونياً، نظراً إلى سريان المادّة في ضمن أيّ هيئة موضوعة، و سريان الهيئة أيضاً في ضمن كلّ مادّة موضوعة، فلكلّ منهما جهة تكثّر و انحلال قابل للقانونيّة، بخلاف وضع الجوامد، كما لا يخفى.»<sup>۲</sup>

۱. هدایة المسترشدين ؛ ج ۱ ص ۱۶۰ / محاضرات فی الاصول ؛ ج ۱ ص ۵۲ / کفایة الاصول ؛ ص ۳۲ / مقالات الاصول ؛

ج ۱ ص ۷۱ / تحقیق الاصول ؛ ج ۱ ص ۸۱ / سیری کامل در اصول فقه ؛ ج ۱ ص ۳۳۵ / نهایة الدراية ؛ ج ۱ ص ۷۷

۲. مقالات الاصول ؛ ج ۱ ص ۷۱

بررسی اقسام وضع شخصی و نوعی				
نوعی	شخصی	مثال	وضعیت هیأت و ماده	
-	همه اصولیون	زید	هیأت معین + ماده معین	
مرحوم عراقی	مرحوم آخوند و مرحوم اصفهانی	«ض رب» برای «زدن»	ماده ثابت + هیأت متغیر	
اکثر اصولیون	آیت الله وحید	فاعل (صادر کننده فعل)	هیأت اسمی ثابت + ماده متغیر	
همه اصولیون	-	هیأت جمله اسمیه	هیأت نسبت ثابت + ماده متغیر	
مرحوم آخوند	-	رفع (دالّ بر فاعلیت)	هیأت اعرابی ثابت + ماده متغیر	

توضیح :

وضع مواد، قانونی (نوعی) است چراکه می تواند در ضمن هر هیأتی پدید آید و هیأت هم در ضمن هر ماده ای می آید و چون هیأت و ماده دارای جهت تکثر و انحلال هستند پس دارای وضع نوعی می باشند. مرحوم اصفهانی قسم دوم را شخصی و قسم سوم را نوعی بر می شمارد و بعد بر مطلب خویش اشکال کرده و پاسخ می گوید:

«ثم إنه ربما أمكن الأشكال على جعل وضع المواد شخصياً و وضع الهيئات نوعياً كما هو المعروف بما محصله: أنّ شخصيّة الوضع في المواد إن كانت بلحاظ وحدتها الطبيعية و شخصيتها الذاتية فالهيئات أيضاً كذلك فإنّ هيئة فاعل مثلاً ممتازة بنفسها عن سائر الهيئات فلها وحدة طبيعية و نوعيّة الوضع في الهيئات إن كانت بلحاظ عدم اختصاص زنة فاعل بمادة من المواد، فالمواد كذلك لعدم اختصاص المادة بهيئة من الهيئات فلا امتياز مادة عن مادة ملاك الشخصية لامتنياز كل زنة عن زنة أخرى، و لا عدم اختصاص زنة بمادة ملاك النوعيّة لعدم اختصاص مادة بهيئة.

و التحقيق أنّ جوهر الكلمة و مادتها - أعني الحروف الأصلية المترتبة الممتازة عن غيرها ذاتاً أو ترتيباً - أمر قابل للحاظ الواضع بنفسه فيلاحظ بوحدته الطبيعية و توضع لمعنى، بخلاف هيئة الكلمة فإنّ الزنة

لمكان اندماجها في المادة لا يعقل أن تلاحظ بنفسها لاندماجها غاية الاندماج في المادة فلا استقلال لها في الوجود اللحاظي، - كما في الوجود الخارجي كالمعنى الحرفي - فلا يمكن تجريدها و لو في الذهن عن المادة، فلذا لا جامع ذاتي لها كحقائق النسب، فلا محالة يجب الوضع لأشخاصها بجامع عنواني - كقولهم كلما كان على زنة فاعل .. - وهو معنى نوعيّة الوضع أي الوضع لها بجامع عنواني لا بشخصيتها الذاتية. أو المراد أنّ المادة حيث يمكن لحاظها فقط فالوضع شخصي، و الهيئة حيث لا يمكن لحاظها فقط - بل في ضمن مادة - فالوضع لها يوجب اقتصاره عليها فيجب أن يقال: هيئة فاعل و ما يشبهها .. و هذا معنى نوعية الوضع أي لا لهيئة شخصيّة واحدة بوحدة طبيعیه بل لها و لما يشبهها فتدبر.»<sup>۱</sup>

توضیح :

- ۱) وضع در قسم دوم شخصی و در قسم سوم نوعی است.
  - ۲) ممکن است اشکال شود که چه فرقی بین این دو صورت می باشد و اگر می گویند وضع در مواد شخصی است به سبب آنکه «ض ر ب» طبیعت واحدی دارد و بالذات دارای تشخص است و لذا با «ض ر ر» متفاوت است می گوئیم هیأت ها هم چنین هستند و فاعل طبیعت واحدی دارد و با مفعول متفاوت است. و اگر می گویند وضع در مواد شخصی است چراکه «ض ر ب» هیچ وزنی ندارد، می گوئیم هیأت ها هم از جهتی همین صورت هستند و هیچ ماده ای ندارند.
  - ۳) مرحوم اصفهانی سپس به فرقی که بین ماده و هیأت وجود دارد اشاره کرده و می نویسد: ماده را به تنهایی می توان لحاظ کرد و آن را وضع کرد. (ض ر ب را لحاظ می کنیم و برای زدن وضع می کنیم) ولی هیأت را بدون ماده نمی توان تصور کرد و لذا باید به صورتی وضع شوند که جامع عنوانی آنها را مورد لحاظ قرار دهیم.
- به عبارت دیگر : فاعل به تنهایی و جدای از ماده قابل لحاظ نیست، بلکه هر گاه لحاظ می شود به صورت ضارب، قابل، صادق و .. می باشد و چون چنین است باید یک معنای کلی (جامع عنوانی = وزن فاعل که در ضمن صادق، ناطق، قابل، ضارب می باشد) را در نظر بگیریم و این معنای وضع نوعی است.
- در توضیح فرمایش مرحوم اصفهانی می گوئیم:
- در عالم واقع وجود جواهر محتاج عرض نیست ولی وجود عرض محتاج جوهر است، همین طور در عالم

معانی نیز معانی اسمیه محتاج به غیر نیستند ولی معانی حرفیه محتاج به معانی اسمیه هستند. به همین سبب هیأت - که به معنای حرفی است - محتاج ماده است و لذا به تنهایی لحاظ نمی شود ولی ماده معنای اسمی است و لحاظ مستقل می شود. به عبارت دیگر همانطور که در عالم عین، عرض مستقلاً موجود نمی شود در عالم ذهن معنای حرفی مستقلاً لحاظ نمی شود و چون چنین است باید یک معنای اسمی را که می تواند عنوان آن معنای حرفی باشد، لحاظ کرد و لفظ را برای مصادیق آن عنوان وضع کرد.

حضرت آیت الله وحید بر محقق اصفهانی اشکال کرده اند:

«و قد أورد عليه شيخنا في كلتا الدورتين بما حاصله: أن الهيئة إن كانت قابلة للحاظ كانت قابلة للوضع الشخصي و إنما فلا ... ثم أكد على قابليتها لذلك بأن حقيقة الهيئة هو الشكل، فكما أن هيئة الدار مثلاً شكل طارئ على المواد الإنشائية و البنائية، كذلك هيئة ضارب و مضروب مثلاً شكل طارئ على «ض ر ب» و إذا تحقق كونها شكلاً فالشكل من الأعراض، و الأعراض إنما تحتاج إلى المادة في وجوداتها، أما في اللّحاظ و التصور فلا.

ثم أوضح دام ظلّه ذلك: بأن ملاك القابلية للحاظ الاستقلالي و عدمها هو الصلاحية للوقوع طرفاً للنسبة، فما لا يصلح لأن يقع طرفاً للنسبة لا يصلح لأن يلحظ باللحاظ الإستقلالي - كما هو الحال في واقع الربط، فلا يقع طرفاً لها و لا يمكن لحاظه إنما بطرفيه - و الهيئات صالحة لوقوعها طرفاً للنسبة، لصحة قولنا: «هيئة مقتول عارضة على مادة القتل» و «هيئة ضارب عارضة على مادة الضرب» و هكذا. و أيضاً فإننا نلاحظ هيئة فاعل مثلاً في قبال سائر الهيئات و نقول: هذه غير تلك! و هذا هو ملاك شخصية الوضع، و يؤيد ذلك أيضاً قولهم: كلما كان على زنة فاعل .. و كل ما كان على زنة مفعول .. فإنه لا ريب في لحاظهم المادة ثم الحكم بأنها إن وجدت في هيئة كذا دلت على كذا ..

و تلخص إمكان اللحاظ الإستقلالي في الهيئات، و بهذا ظهر أن حكمها يختلف عن المعاني الحرفية<sup>۱</sup>

توضیح:

- ۱) اعراض در عالم خارج موجودیت استقلالی ندارند ولی در ذهن دارای لحاظ مستقل هستند.
- ۲) هیأت شکلی است که بر «ض ر ب» عارض می شود و شکل از جمله اعراض است و لذا دارای لحاظ استقلالی است.
- ۳) اگر هیأت معنای حرفی بود یعنی عین ربط بود (که حتی در عالم ذهن هم به صورت مستقل قابل لحاظ

نمود) امکان آنکه آن را به صورت مستقل لحاظ کنیم وجود نداشت ولی هیأت همانند عرض است (که وجود فی نفسه لغیره بغیره) دارد و نه همانند معنای حرفی (که وجود فی غیره بغیره دارد)

ما می گوییم:

این سخن بر مبنای شیخنا الاستاذ صحیح است که هیأت را دارای معنای حرفی نمی داند ولی بر مبنای مرحوم اصفهانی که هیأت را دارای معنای حرفی می داند، کامل نمی باشد.

جمع بندی : چنانکه ملاحظه شد، تعریف های اصولیون از وضع شخصی و وضع نوعی مختلف است. از عبارت مرحوم عراقی بر می آید که ایشان هر چه را قابلیت تعدد و تکرار دارد، دارای وضع نوعی می داند.<sup>۱</sup> و لذا «ض ر ب» را چون به حالات مختلف در می آید و فاعل را نیز چون دارای صور متعدد است دارای وضع نوعی می داند و این مطلبی است که از هدایة المسترشدين نیز قابل استفاده است.<sup>۲</sup>

در حالی که از دیدگاه مرحوم اصفهانی، مرحوم خوئی و شیخنا الاستاذ وحید وضع شخصی و نوعی دارای ملاک دیگری هستند.

۱. مقالات الاصول؛ ج ۱ ص ۷۷

۲. هدایة المسترشدين؛ ج ۱ ص ۱۶۰



مرحوم خوئی می نویسد:

«ثم ان ملاک شخصية الوضع هو لحاظ الواضع شخص اللفظ بوحدته الطبيعية و شخصيته الذاتية التي امتاز بها في ذاته عما عداه، و ملاک نوعية الوضع هو لحاظ الواضع اللفظ بجامع عنوانی كهیئة «الفاعل» - مثلا - لا بشخصه و بوحدته الذاتية»<sup>۱</sup>

به این معنی که: هر چه قابل آن است که به صورت مستقل لحاظ شود دارای وضع شخصی است و هر چه این قابلیت را ندارد و باید با جامع عنوانی لحاظ شود، دارای وضع نوعی است. پس با توجه به آنچه گفتیم، سخن هر یک از اعلام بر مبنای خودشان صحیح است چراکه مرحوم عراقی، هر چه را قابل تعدد باشد، نوعی می داند و لذا قسم دوم و سوم چون قابل تعدد هستند، نوعی می باشند. مرحوم اصفهانی هر چه را قابل لحاظ مستقل نباشد و برای وضع شدن محتاج جامع عنوانی باشد، دارای وضع نوعی می داند.

از طرفی هیأت را معنای حرفی بر می شمارد و لذا در هیأت قائل به وضع نوعی است و در ماده قائل به وضع شخصی (چون لحاظ مستقل دارد) می باشد. و شیخنا الوحيد، هیأت را دارای معنای اسمی می داند و لذا برای آن لحاظ مستقل قائل است و لذا هیأت را دارای وضع شخصی می داند.

پس: ما در آینده اگر هیأت را دارای معنای حرفی برشمریم، طبق تعریف مرحوم اصفهانی، وضع آن را نوعی به حساب خواهیم آورد.

اما قسم چهارم (۲/ب/۲) و قسم پنجم (۳/ب/۲) وضع هیأت نسبت و وضع اعراب طبق ملاکی که مرحوم عراقی ارائه می دهد، وضع نوعی است ولی طبق ملاک اصفهانی، اگر این هیأت ها را نیز دارای معنای حرفی برشمریم دارای وضع نوعی می شوند و اگر دارای معنای اسمی بودند، دارای وضع شخصی می شوند.

نکته ۱: مرحوم شیخنا الاستاذ فاضل لنکرانی رحمة الله علیه، در درس خویش بر این عقیده بوده اند که مرحوم آخوند خراسانی وضع را در (۲/ب/۲) و (۲/الف) یعنی وضع مواد و وضع هیأت ها را، شخصی می دانند.<sup>۲</sup> و در ایضاح الکفایة نیز همین مطلب را به مرحوم آخوند نسبت می دهند.<sup>۳</sup> در حالی که صحت این انتساب محل تردید است چراکه مرحوم آخوند در امر سادس می نویسد:

۱. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۵۳

۲. سیری کامل در اصول فقه؛ ج ۱ ص ۳۳۹ / اصول فقه شیعه؛ ج ۱ ص ۲۸۰

۳. ایضاح الکفایة؛ ج ۱ ص ۱۰۰

«لا وجه لتوهم وضع للمركبات غير وضع المفردات ضرورة عدم الحاجة إليه بعد وضعها بموادها في مثل زيد

قائم و ضرب عمرو بكرًا شخصيا و بهيئاتها المخصوصة من خصوص إعرابها نوعيا و منها خصوص هيئات

المركبات الموضوعة لخصوصيات النسب و الإضافات بمزاياها الخاصة من تأكيد و حصر و غيرهما نوعيا»<sup>۱</sup>

در این عبارت وضع مواد شخصی است ولی از وضع هیأت (مثل هیأت فاعل) سخنی به میان نیامده است

اگرچه درباره هیأت اعراب و هیأت نسبت وضع نوعی را به صراحت بیان می کند.

منتهی الدراية در شرح عبارت مرحوم آخوند تصریح دارد که ایشان وضع هیأت (مثل هیأت فاعل) نوعی

است.<sup>۲</sup> کما اینکه مرحوم فیروزآبادی در عنایة الاصول در شرح عبارت مرحوم آخوند نیز وضع هیأت را نوعی

بر می شمرد.<sup>۳</sup> همچنین مرحوم بجنوردی در منتهی الاصول<sup>۴</sup>، در حاشیه نظر آخوند را چنین بر می شمارد که

وضع در مواد شخصی است و در هیأت نوعی می باشد. (ایشان البته این قول را رد کرده و مطابق با نظر مرحوم

عراقی هر دو را نوعی به حساب می آورد).

نکته ۲: چنانچه در ابتدای بحث آوردیم، اصولیون تقسیم وضع به شخصی و نوعی را، تقسیم وضع به لحاظ

لفظ دانسته اند. از جمله این بزرگان مرحوم خوئی<sup>۵</sup>، مرحوم فاضل<sup>۶</sup>، مرحوم مظفر<sup>۷</sup>، شیخنا الاستاذ وحید

خراسانی<sup>۸</sup> می باشند. هم چنین مرحوم اصفهانی<sup>۹</sup> نیز از ماده کلمه و هیأت کلمه یاد کرده است. این در حالی

است که چنانکه از مرحوم شیخ محمد تقی در هدایة المسترشدين خواندیم (و در عبارت مرحوم حکیم<sup>۱۰</sup> نیز به

همین صورت مورد اشاره قرار گرفته است) آنچه به لحاظ آن، وضع به شخصی و نوعی تقسیم می شود،

۱. کفایة الاصول؛ ج ۱ ص ۳۳

۲. منتهی الدراية؛ جزایری؛ ج ۱ ص ۷۴

۳. عنایة الاصول؛ فیروزآبادی؛ ج ۱ ص ۴۱

۴. منتهی الاصول؛ ج ۱ ص ۶۴

۵. المحاضرات؛ ج ۱ ص ۴۹

۶. سیری کامل در اصول فقه؛ ج ۱ ص ۳۳۷

۷. اصول الفقه؛ ج ۱ ص ۳۹

۸. تحقیق الاصول؛ ج ۱ ص ۸۱

۹. نهایة النهایة؛ ج ۱ ص ۷۷

۱۰. حقائق الاصول؛ ج ۱ ص ۴۱

«موضوع» است. چراکه موضوع یعنی آنچه بر معنا گذاشته می شود گاه لفظ است (مثل ماده ض ر ب) و گاه هیأت است (که طبق بیان مرحوم اصفهانی جامع عنوانی مورد نظر قرار میگیرد) و گاه نسبت های تامه و ناقصه است که اصلاً لفظ نیستند و گاه نیز اعراب است که آن هم می تواند از دایره لفظ به معنای مصطلح خارج باشد. پس صحیح است بگوییم تقسیم وضع به شخصی و نوعی، به لحاظ موضوع است که اعم از لفظ می باشد اما باید گفت که کلام مرحوم اصفهانی که سخن از «ماده کلمه و هیأت کلمه» کرده اند و همچنین کلام مرحوم خوئی که از ماده لفظ و هیأت لفظ سخن به میان آورده اند، قابل مناقشه است چراکه «نسبت های موجود در کلام» و همچنین اعراب، هیأت لفظ و کلمه نیستند. ضمن اینکه کلام بزرگان نیز خالی از مسامحه نمی باشد چراکه ایشان به صراحت می نویسند تقسیم به لحاظ لفظ می باشد.

نکته ۳: از آنچه در نکته ۲ آوردیم، باید استفاده کرده و تعریف وضع را به نوعی تغییر دهیم چراکه وضع تنها منحصر به الفاظ نیست بلکه در غیر الفاظ هم جاری است. و لذا باید بگوییم حقیقت وضع عبارت است از:

«جعل الشئ علامة للمعنى سواء كان الشئ لفظاً أو هیأة أو نسبة أو إعراباً»

توجه: در اصطلاح علم زبان شناسی، از هیأت، نسبت و اعراب با عنوان قواعد زبانی یاد شده است.

\*\*\*

نکته ۴: مرحوم صاحب فصول بعد از تقسیم وضع به شخصی و نوعی، می نویسد:

«ثم اعلم أن اللفظ الموضوع إن عین من حیث الخصوصية فالوضع شخصیّ. و هذا ظاهر و إلا فنوعیّ و منه وضع أكثر صیغ المشتقات فإنّ التحقيق أنّ منها ما هو موضوع بالوضع شخصی من الماضی و المضارع المجردین فإن اختلاف هیاتهما فی المواد المختلفة مع عدم قدر جامع بین ما اتفق منها فیها یوجب کونهما موضوعین بالوضع شخصی و کون أفعال السّجایا موضوعة علی الضمّ علی تقدیر ثبوت الاطراد، فیها لا یجدی فی غیرها ... منها ما هو موضوع بالوضع النوعی کسائر صیغ الماضی و المضارع و جملة صیغ الأمر و اسم الفاعل و المفعول فإنّ التحقيق أنّ الواضع لاحظ کل نوع منها ممّا له قدر جامع بعنوان کلی و هو ذلك القدر الجامع و وضع کل واحد من خصوصیاتها الملحوظة تفصیلاً أو إجمالاً علی ما مرّ بإزاء معانیها المعهودة»<sup>۱</sup>

توضیح:

(۱) وضع در هیأت های افعال ثلاثی مجرد شخصی است؛ در حالی که در غیر افعال ثلاثی مجرد، وضع، نوعی است.

(۲) وضع در ثلاثی مجرد، شخصی است چراکه: مثلاً بین قَتَلَ و صَدَقَ و نَصَرَ، قدر جامعی نیست تا هیأت فعل ماضی برای آن به صورت وضع نوعی، وضع شده باشد.

(۳) اگر بگویند افعالی که مربوط به سجایا هستند (مثل حَسُنَ، شَرُبَ)، عین الفعلشان، مضموم است؛ اولاً می گوییم این مطلب شایع نیست؛ ثانیاً در غیر افعال سجایا چنین ضابطه ای نداریم.

(۴) پس نمی توان حکم نوعی درباره باب «فَعَلَ یَفْعُلُ» صادر کرد.

(۵) در بقیه صیغه ها چنین ضابطه ای داریم مثلاً باب استفعال برای طلب وضع شده است.

۱. الفصول الغروية؛ محمد حسین اصفهانی؛ ج ۱ ص ۴۱

ما می گوئیم :

ملاکی که برای تقسیم بندی وضع به وضع شخصی و وضع نوعی برگزیده اند همان ملاک صاحب هدایه المسترشدين است. و مراد ایشان آن است که «ضَرَبَ» به صورت شخصی وضع شده است برای «زد آن مرد».

مرحوم محقق رشتی در بدایع الأفكار این مطلب را توضیح داده و سپس بر آن اشکال می کند:

« قد يقال بأنّ وضع بعض المشتقات شخصيَّ مثل الماضي و المضارع المجردين المعلومين نظرا إلى اختلاف موادّهما فإنّ هيئة فعل تلحق مواد مختلفة لا جامع بينها حتى يلاحظ إجمالاً بسببه بل لا بدّ فيها من الملاحظة التفصيلية و المنافية لكون الوضع نوعيًّا كما صرح بعض الأجلة. لكن يمكن أن يصحّ كون الوضع فيهما و أشباههما أيضا نوعيًّا كما يقتضيه إطلاق كلامهم في تسمية وضع المشتقات و الهيئات نوعيًّا بأنّ وجود الجهة الجامعة بين المواد ليس بلازم في كون الوضع نوعيًّا إذ المعتبر فيه كون الموضوع صادقا على ألفاظ مختلفة الحقيقة و هو مع عدم الجهة الجامعة بين المواد المختلفة أيضا متحقّق فإنّ زنة فعل يصدق على زنة ضرب و نصر إلى آخر ما على هذا الوزن من الأفعال المجردة فللوضع أن يقول إنني وضعت هيئة ثلاث للدلالة على الماضي و يحيل تعيين مواردها إلى مقام آخر فيكون كلّ واحدة من تلك الهيئات حينئذ موضوعة بالوضع النوعي لعروضها على ألفاظ مختلفة الحقيقة التي يعرفها أهل اللسان غاية الأمر صيرورة الهيئات الثلاث من المترادفات و لا ضير فيه إذ الترادف غير مختص بالوضع الشخصيّ و أمّا ثانيا فلأنّه لو تم لجرى في المزيد أيضا لأنّ هيئة افتعل مثلا لا ضابط لمعروضها من المواد بل لا بدّ من السَّماع و ليس بقياسي إذ لا يبني من كل مجرد هذا المزيد و كذا سائر المزيدات<sup>۱</sup>»

توضیح :

۱) ایشان اشکال می کند : اولاً می توان گفت «فَعَلَ» برای ماضی است و همین قدر برای وضع نوعی کافی است.

۲) غایت سخن آن است که «فَعَلَ، فَعُلُ و فَعِلَ» با هم مترادف هستند و برای یک معنی وضع شده اند.

۳) ثانيا افعال ثلاثی مزيد نیز سماعی هستند چراکه از هر ماده ای نمی توان فعل ثلاثی مزيد ساخت.

۱. بدایع الأفكار؛ میرزا حبیب الله رشتی؛ ج ۱ ص ۴۱